

درس یکصد و هفتاد و هشتم:

بررسی اقوال و آراء در کیفیت علم پروردگار (3)

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم

عُرِّرْ فِي ذِكْرِ الْأَقْوَالِ فِي الْعِلْمِ وَ وَجْهِ الضَّبْطِ لَهَا.
أَوْ غَيْرِ بِالْمَعْقُولِ لَا مَحْسُوسٍ *** إِنْ يَتَّجِدُ فَهُوَ لِفَرَفُورِيُوسِ
وَ دُونَهُ فَالذَّاتُ الْإِجْمَالِي مِنْ *** عِلْمٍ فَإِنْ بِكُلِّ الْأَشْيَاءِ رُكْنٌ
لِلْمُتَأَخِّرِينَ أَوْ بِالْبَعْضِ *** تَفْصِيلَ الْبَعْضِ لَهُ ذَا الْمَرْضَى^۱

مطلب دیگر که مرحوم حاجی در اینجا در باب اقوال علم باری می‌شمارند این است که علم عبارت از عینیت با ذات است، نه مغایرت با ذات، همان‌طور که تابه‌حال صحبت در این بود یعنی ذات با آن علم متحد است بلکه عین او است و این را به فرفورویوس نسبت می‌دهند.

فرفورویوس یکی از حکمای یونان بوده است که مطلب اتحاد عاقل و معقول را ایشان مطرح کرده است و خیلی مرحوم صدرالمتألهین روی این قضیه مبتهج است که چنین مسئله‌ای از طرف آنها مطرح شده است.^۲

انحصار حصول عرفان و معرفت با اتحاد

گرچه بوعلی در مقام رد آن، این قضیه را خیلی انکار می‌کند^۳ ولی این مسئله حق است به جهت اینکه به‌طور کلی عرفان و معرفت حاصل نمی‌شود مگر با اتحاد. سوای این قضیه جهل در موقعیتش ثابت است. این مطلب حتی در مورد معرفت‌های ظاهری هم همین‌طور است، نفس انسان به هر اندازه که اشراف بر ماورای خودش پیدا کند به همان اندازه علم حاصل می‌شود و به هر اندازه که اشراف پیدا نکند به همان اندازه جهل حاصل می‌شود. وقتی که شما به این قالی نظر می‌کنید این نظر شما دارای مراتبی است و من باب مثال برداشتی که شما از این فرش می‌کنید دارای مراتبی است؛ یک مرتبه‌اش مرتبه عکس است، عکسی را می‌بینید که این ظاهر است، این مرتبه عَرَض است، در اینجا شما یک اتحادی با این عَرَض پیدا کردید که توانستید این عَرَض را در وجود خودتان بیابید بعد به یک مرحله عمیق‌تر می‌رسید که مرحله ماهیت این فرش است، دست می‌زنید حواس خودتان را به کار می‌اندازید حس لامسه را به کار می‌اندازید و می‌بینید که موجودی است که این موجود زبر است و دارای خصوصیتی است دوباره در عین حال مقداری بیشتر یک نحوه اتحادی با جنبه جوهری این قالی در این صورت پیدا می‌کنید.

دوباره بیشتر تفحص می‌کنید و بیشتر در این فرومی‌روید و خصوصیاتش را بهتر ادراک می‌کنید از ضمّ

۱. منظومه، ج ۳، ص ۵۷۱.

۲. الحکمة المتعالیة، ج ۶، ص ۱۸۹.

۳. همان.

ضمائم و این مسائل به دست می آورید که من باب مثال این از جنس پشم است، دوباره در عین حال نفس شما با این خصوصیتی که در اینجا هست قدری بیشتر اتحاد پیدا می کند تا اینکه مطلب می رود و می رسد به اینکه شما کاملاً از کم و کیف این مطلب و این قضیه اطلاع پیدا می کنید، دوباره در این صورت هنوز شما نسبت به خصوصیات این جهل دارید، آیا واقعاً شما حقیقت پشم را یافته اید و آیا واقعاً می دانید فرق بین این و دیگران چیست؟ و آیا شما به خصوصیات سلولی این آگاه شده اید؟! و به عبارت دیگر [آیا شما به] این مولکول ها و این اتم هایی که در این هستند دسترسی پیدا کرده اید؟

بر فرض شما هم دوباره به یک صورت ظاهر و حرکت هایی که اینها دارند [دسترسی پیدا کنید] آیا به خود آنچه که در درون این شیء متحرک می گذرد - به قول این امروزی ها - دسترسی پیدا کرده اید؟! نه، چه موقع شما می توانید به او اطلاع پیدا کنید؟! وقتی که بین شما و آن وجود دیگر افتراقی نباشد. آن دیگر اتحاد وجودی می شود، از اینجا دیگر ما در مرحله عرفان می رویم؛ عرفان نظری. از اینجا دیگر می رویم در اینکه آن معرفت واقعی برای انسان حاصل نخواهد شد مگر اینکه آن اتحاد واقعی بین نفس و او تحقق پیدا کند، در آن صورت است که می توانیم بگوییم: «**يَا عَلٰى يَا يَعْرِفُكَ اِلَّا اللّٰهُ وَاَنَا وَاَلَا يَعْرِفُنِيْ اِلَّا اللّٰهُ وَاَنْتَ وَاَلَا يَعْرِفُ اللّٰهُ اِلَّا اَنَا وَاَنْتَ**»^۱ در اینجا هست آن عرفان واقعی به مرحله هوهویتی می رسد، هوهویتی یعنی این ماهیت با آن ماهیت از نقطه نظر حدود ماهوی اتحاد پیدا کنند و الا تا وقتی که این دوئیت و افتراق بین این دو ماهیت وجود دارد فقط ادراک انسان براساس یک مشترکاتی است که بین این و او وجود دارد، نه اینکه عرفان حقیقی برای انسان نسبت به ماهویت آن شیء پیدا شود، این امکان ندارد.

شما در آنجا نشسته اید و بنده هم در اینجا نشسته ام، کجا عرفان پیدا می شود؟! حالا این بحث افتراق مکانی است، اگر همین افتراق را در حدود ماهوی شخص قرار دهید وقتی که ماهیتی در اینجا هست و ماهیتی هم در مقابلش هست، چگونه می خواهند اتحاد برقرار کنند؟! اتحادی نیست بلکه مغایرت است، این معرفت نیست این مغایرت است، این جهل است و چون خداوند متعال با همه مخلوقاتش متحد است لذا به مخلوقاتش معرفت دارد، این مطلب از این باب است. نه اینکه این بالا ایستاده و اشراف دارد! این اشراف فقط برای حدود عرضی است. اگر یک گربه هم جلوی تان باشد شما به او اشراف دارید و فقط به حرکتش اطلاع پیدا کنید اما اینکه در مخیله گربه چه می گذرد آیا اطلاع دارید؟! این را معرفت می گویند؟!

اینکه الآن چه قصدی دارد و به کدام سمت می خواهد برود آیا شما اطلاع یا معرفت دارید؟! معرفت ندارید. فقط می بینید یک چیزی در اینجا هست؛ یک حیوان چهارپایی در اینجا هست که حرکت می کند. اینها

^۱. تأویل الآیات، ج ۱، ص ۱۴۵؛ مختصر البصائر، ج ۱، ص ۳۳۶ (با قدری اختلاف).

معرفت محدود است چون الآن نفس شما با این عَرَض متحد شده است لذا شما این عَرَض را در این محدوده می بینید و رای او را که دیگر نمی بینید پشت را که دیگر نمی بینید، احساسی که دیگر [به او] ندارید. پس برای رسیدن به این احساس لازم‌ه‌اش این است که این بینویت و این مغایرت برداشته شود یعنی شما بیایید، بیایید، نزدیک این حیوان بیایید و بعد بروید، بروید داخل در این حیوان بروید بعد در آنجا خودتان را که یافتید بعد بیرون می آید حالا که نگاه می کنید می فهمید اینجا چه خبر است.

تعریف ولایت بر نفوس

این اولیا که بر افراد اطلاع دارند این طور است یعنی می آیند می آیند این [داخل] می روند، وقتی که این داخل رفتند، شد یک، بعد بیرون می آیند بیرون می آیند - اینکه می گویم: بیرون می آیند دارم مثال می زنم - بیرون می آیند بیرون می آیند و بعد حالا که بیرون آمد از همه چیزش خبر می دهد این کار را آنها می توانند بکنند [ولی] ما نمی توانیم.

لذا می گویند: ولایت بر نفوس یعنی این؛ ولایت بر نفوس این نیست که شخص اینجا نشسته است بگوید که شما چه در نیت دارید، نه این هنوز مغایرت است. اگر واقعاً یک ولی ولایت بر زوایای دل و خصوصیات سِرّ و ضمیر و هویدای شخص داشته باشد این نحوه ولایت را دارد همان طور که در خودش گرسنگی و سیری را وجدان می کند و نمی توانیم بگوییم که دروغ می گوید. مثلاً من الآن گرسنه‌ام یا صبحانه خورده‌ام سیر هستم، حالا شما صد دفعه بگویید که آقا دروغ می گویی بیخود می گویی، حالا من در خودم این احساس را می کنم یا الآن دلم درد می کند - من باب مثال می گویم - شما بگویید که نه آقا! خیالات است، بابا دارد درد می گیرد!

حقیقت اتحاد وجودی

به قول یکی از دوستان سابق قلبش درد می کرد پیش دکتری رفته بود، دکترش همین جا بود، می گفت که آقا اینجا من درد می گیرم، دکتر می گفت که خیال می کنی! درد اجازه نمی دهد شب‌ها بخوابم، می گوید که خیال می کنی! حالا بگو از معده‌ات هست، بالآخره درد که هست تو بگو از قلب نیست، چون نمی فهمد لذا می گوید که خیال می کنی! بابا وقتی که درد هست دیگر خیال نیست، درست است؟! این قضیه هم همین طور است؛ قضیه این است که آن می آید و اتحاد وجودی پیدا می کند با آن شخصی که در مقابل است، وقتی که اتحاد وجودی پیدا کرد آن وقت می شود گفت که ﴿يَعْرِزُبُّ عَنْهُ مِثْلُ ذَرَّةٍ﴾؟! ﴿لَا يَعْزُبُّ عَنْهُ مِثْلُ ذَرَّةٍ﴾! دیگر هیچ زاویه‌ای از زوایای وجودی مخفی نیست! پلکش را به هم بزند او می داند! این

^۱ . سوره سبا (۳۴) آیه ۳. معادشناسی، ج ۶، ص ۱۱۵:

پلکش را به هم می زند آنجا کتور می اندازد، او یک خیال می کند آنجا کتور می اندازد، او یک نیتی می کند آنجا کتور می اندازد، ابداً! همان طور که اگر یک وقت از مخیله شخصی چیزی خطور کند نمی تواند این امر وجودی را از خودش دفع کند - اگر نسبت به ولی چنین مقایسه ای کنیم می توانیم بگوییم که - هر مسئله ای که می گذرد دیگر نمی تواند از مسئله ولی دور باشد، این را اتحاد وجودی می گویند.

اتحاد سالک با مراتب وجودی ای که طی کرده است

البته خواستم بین فلسفه و عرفان در اینجا یک مزجی بکنم به خاطر اینکه این قاعده فروریوس قاعده بسیار متین و قاعده بسیار حقیقی است، هم در فلسفه و هم در عرفان عملی چنین مسئله ای هست؛ لذا سالک در مراتب وجودی که طی می کند به هر عالمی که می رسد با آن عالم اتحاد برقرار می کند یعنی متحد می شود، واقعاً متحد می شود که این دیگر از اسرار عالم وجود است، این از اسرار [است] که در عین اینکه یک اتحادی در واقع وجود دارد و روی این اتحاد پرده افتاده است، نه اینکه اتحاد بعد برقرار می شود، نه! الآن اتحاد هست ولی روی آن اتحاد پرده افتاده است، در عین حال این پرده باعث می شود هر وجودی خود را مستقل از دیگری ببیند.

عرفان یعنی رفع این پرده و رسیدن به آن اتحاد واقعی و حقیقی. آن اتحاد حقیقی واقعی چیست؟ وجود منبسط است که وجود پروردگار است بنابراین اینکه می گوییم: احاطه پروردگار بر اشیاء احاطه علی است به این معنا است که احاطه اتحادی است چون عیناً و خارجاً متحد است! نرسید! صریحاً بگویید که چون عیناً و خارجاً با همه موجودات متحد است به این می گویند: «وحدت وجود و موجود»! وحدت وجود و موجود یعنی اتحاد عینی با همه موجودات، چون این اتحاد مؤثر است لذا اطلاع پروردگار بر اشیاء هم اطلاع ولایی است. از این باب است. شما اشکال داشتید؟

تلمیذ: شما قبلاً فرموده بودید که نسبت به اینکه ... وجودی تا حدودی حل شد مسئله دیگر اینکه بنابراین قاعده وحدت وجود و موجود ... دیگر ما بحثی که در عرفان به نام ظاهر و مظهر مطرح است نداریم؟

توضیحی در باب وحدت وجود و موجود

استاد: همان موجود می گوید که ﴿كَسْرَابٍ بُقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْ أَنَّ مَاءً﴾^۱ ما موجود را به عنوان تعین در اینجا می بینیم یعنی آن وجود یک جنبه ظهوری در آنجا به خود می گیرد. حالا صحبت در این

«از خداوند پنهان نمی شود، به اندازه سنگینی یک ذره در آسمانها و نه در زمین.»

۱. سوره نور (۲۴) آیه ۳۹. معادشناسی، ج ۱۰، ص ۳۴.

«و کسانی که کفر ورزیده اند، کردار آنان هم چون سرابی است که در زمین خشک و لم یزرعی واقع است.»

است که آن جنبه ظهوری که این وجود به خود می گیرد آیا او را از این حقیقت وجود جدا می کند و او را از نسخه دیگری می کند؟! یا همان وجود واحد است که این جنبه را به خود گرفته است؟! اگر آن وجود واحد باشد لذا هزار جنبه هم به خود بگیرد دوباره در این صورت از اتحاد که بیرون نرفته است، دوباره همان موجود است که حقیقت این ظهور همانی است که باطن و داخلش هست، آن [باطن] خودش را به این شکل نشان می دهد، خودش را به آن شکل نشان می دهد، خودش را این طور نشان می دهد و چون عرض یک امر مجازی است پس آن امر حقیقی اصل است لذا در اینجا می گوئیم: همین که الآن این موجود به این صورت درآمده است، این به صورت درآمدن، این را از صورت دیگر جدا نکرده است چون باطنش با آن مظهر دیگر اتحاد دارد لذا این دوتا صورت در واقع یکی هستند؛ صورتها تفاوت می کنند ولی آن ذو صورت واحد است، این را وحدت وجود و موجود می گوئیم. این مطلب مرحوم فروریوس بود.

ما مرحوم را فقط نباید به مسلمانها بگوئیم! این حکمای بزرگ همه اینها مرحوم هستند! شخصی می گفت: مرحوم بوعلی، یکی می گفت که چرا می گویی مرحوم بوعلی؟! اینها خیال می کنند که فقط به مرحوم شیخ باید «مرحوم» گفت! بعضی از ترکها می گفتند: «شیخ مرحوم»! ما پیش شخصی مکاسب می خواندیم که او جاها را عوض می کرد و می گفت: «شیخ مرحوم»! خدا این طورش کرد! نه آقا! به بوعلی هم باید مرحوم بوعلی بگوئیم، مرحوم بوعلی، مرحوم فارابی، مرحوم فلان، همه اینها مرحوم هستند. [اینها فقط می گویند:] مرحوم آخوند، مرحوم شیخ و مرحوم سید مثل اینکه از همه اولین و آخرین این علم بالغلبه برای این سه تا شده است!

تلمیذ: ... انبیا...؟

استاد: جنبه اشراقی دارد.

تلمیذ: آن نحوه از اشراقات که عرفا و اولیا خدا داشتند که [این حکما] نداشتند، غالباً افراد ... بودند...

اساس و بنای مکتب افلاطون و سقراط

فرق مکتب ارسطو با مکتب افلاطون و سقراط

استاد: ببینید اینها هم اهل ریاضت بودند آنها برای خودشان افرادی بودند که ... مثلاً همین سقراط جایگاه عبادت داشت؛ برای خودش یک جایی درست کرده بود و کسی را راه نمی داد مثلاً افراد یا شاگردانش باید چه باشند و چه باشند، یک کتاب خیلی مفصل وجود دارد که در احوالات و طرز تربیت و تزکیه سقراط نسبت به خودش و شاگردانش است. ما نمی توانیم بگوئیم که همه اینها سر خود بوده است بلکه اینها با این علوم و حالات خودشان، خیلی از مسائل خودشان را از باب کشف و امثال ذلک می فهمیدند.

اصلاً مسلک افلاطون مذهب کشف است ولی ارسطو که آمد، گفت: ما نمی توانیم مسائل را به نحو کشف

و امثال ذلک برای مردم بیان کنیم بلکه باید اینها را در قالب مردم و به زبان مردم بیاوریم لذا ارسطو مسلک مشاء را به وجود آورد که همان مسائل افلاطون و [امثال او] را با فکر، منطق و عقل بیاورد و برهانی کند.

شخصی از آقای مطهری این مسئله را شنیده بود که می گفت:

من مسائلی که علامه طباطبائی - رضوان تعالی الله علیه - کشف می کرد را برهانی می کنم و به صورت علمی می کنم.

حالا نه اینکه خودش ادراک کند بلکه چون می دید که خودش در کشفیاتش صادق است و کشفش کشف صحیح است، لذا این را به عنوان یک اصل موضوعی می پذیرفت و روی آن شروع به کار کردن می کرد.

ارسطو هم همین طور بود. اینها افرادی نبودند که بدون اتصال این مسائل را ادراک کرده باشند البته اگر شما صرف نظر از این قضیه بخواهید مطلب را فقط به مطلب فلسفی محدود کنید، دوباره مسئله قابل برهان هست یعنی کاری به عرفان نداشته باشید، ولی هیچ وقت اطلاع و علم حقیقی به واسطه بینونیت برای انسان پیدا نمی شود مگر اینکه انسان بر آن زوایای حقیقی آن امر احاطه پیدا کند و آن احاطه همان اتحاد است که واقعاً متحد شود.

از اینجا بوده است که بوعلی هم همین درد را داشته است ولی این مطلب را قبول نکرد و جای تعجب است که چطور مطلب فروریوس را قبول نکرده است ولیکن چنین مطلبی را گفته است که ما قادر بر اطلاع بر فصول اشیاء نیستیم بلکه فقط یک ممیزاتی را از اشیاء به عنوان فصل در نظر می آوریم.^۱ این را از این جهت گفته است، جناب بوعلی هرچه هم فکر کنی هرچه هم می خواهی نابغه باش و هرچه هم می خواهی باش ولی وقتی که یک گوسفند در جلوی شما هست چطور از مافی الضمیر این می توانی اطلاع پیدا کنی؟! چطور می توانی از خصوصیت نفسانی این اطلاع پیدا کنی؟! نمی شود، او این قضیه را فهمیده است لذا گفته است که ما یک اطلاع بر اشتراکات و بقیه ممیزات و امثال ذلک می کنیم و اسم اشتراکات را جنس می گذاریم و آن را اسمش را ... می گذاریم، این مطلب از این قرار است.

روایاتی هم در این زمینه داریم. البته روی این روایات تحقیق نشده است اما خوب است که نسبت به این مسائل تحقیق شود و تعریف هایی هم در این زمینه از بعضی از حکمای گذشته آمده است و وقتی که ما همین مسائل را نگاه می کنیم همان **ما بعد الطبیعیه** ارسطو یا مطالب افلاطون و سقراط و مکتب آنها، می بینیم که اینها حکمایی بودند که نمی شود بدون اتصال به این مطالب و به این مسائل رسیده باشند.

این مسئله دروغی را که هم نقل می کنند: افلاطون در زمان حضرت عیسی علیه السلام ایمان نیاورد و

^۱ . التعلیقات، ص ۳۴.

گفت: تو برای عقول ناقصه آمده‌ای و عقل من کامل شده است [صحیح نیست] اصلاً بین افلاطون و حضرت عیسی صدها سال فاصله بوده است و جعل کرده‌اند.^۱

البته [راجع به] جالینوس چنین چیزی می‌گویند که آن‌هم معلوم نیست درست است یا نه. جالینوس طبیب بوده است. یک چیز نقل می‌کنند که او حضرت عیسی را خیط کرد، حضرت عیسی کور شفا می‌داد او هم مثلاً یک دوا در چشم مریض ریخت بینا شد و...، یک چیزهایی می‌گویند که با حضرت عیسی مقابله می‌کرد. اینها چرت‌وپرت‌هایی است که درآورده‌اند، حضرت عیسی‌ای که از یک بزمجه بخورد با افراد دیگر فرقی نمی‌کند! البته نسبت به جالینوس هم شاید اشتباه باشد و دروغ درآورده باشند به‌خاطر اینکه کار انبیا را [مسخره] کنند اما قطعاً نسبت به افلاطون و امثالهم این مطلب صحیح نیست.

چرا سراغ آنها برویم، در همین جمهوری اسلامی خودمان مسخره می‌کنند! بله، در همین جمهوری اسلامی خودمان در رادیوی مشهد بچه‌ای عروسی داشت، نمایشنامه بود، این عروسک پایش شکسته بود بعد پدرش این عروسک را به پنجره فولاد آویزان می‌کند که امام رضا علیه‌السلام عروسک را شفا دهد، صبح بیدار می‌شود می‌بیند که عروسکش شفا پیدا کرده است و بالای متکایش یک عروسک قشنگ هست که دست و پا هم دارد، پدرش می‌گوید که این را امام رضا شفا داد! بعد می‌گوید: بچه‌ها این را امام رضا شفا نداد، پدرم به‌خاطر اینکه دل من را خوش کند رفت یک عروسک خرید و بعد گردن امام رضا انداخت که شفا داد! بله الآن هم هست. خیلی خوب و بهتر از آن زمان هست! اگر در آن زمان روایت بود الآن بالعین مشاهده می‌کنیم که مقدسات را این‌طور مسخره می‌کنند، الحمدلله!

تلمیذ:...

استاد: بله مشهد بوده است، اخیراً یکی دو ماه پیش.

نه‌خیر آقا! خیلی دقیق و حساب شده و خیلی خوب دارد زیرآب زده می‌شود و متأسفانه:

چشم باز و گوش باز و این عمی *** حیرتم از چشم‌بندی خدا^۲

چطور آخر این قضایا و این مسائل...، به جان شما اگر من بودم آن واقعه فردوسی که آن خبرنگار رفت با او مصاحبه کرد، اگر قدرت دست من بود تمام تلویزیون مملکت را دینامیت می‌گذاشتم! چه کار کردند آقا! بزرگ‌ترین اهانت را به اسلام کردند! چه کسی حرف زد؟! از بالا تا پایینشان چه کسی حرف زد؟! یعنی بیاید مسخره کند بگو: درود، سلام یعنی چه؟!

من به آمریکا برای دکتر سجادی تلفن کردم، پیغام گیر - سکرت تلفن - شروع کرد: بسم الله الرحمن

^۱ . مصدر در حال بررسی

^۲ . مثنوی معنوی، دفتر سوم، بخش ۴۳ - مهلت دادن موسی علیه‌السلام فرعون را تا ساحران را جمع کند از مداین.

الرحیم سلام علیکم بعد پیغام خارجی. این یک آدم قوی، بچه مسلمان اوّل بسم الله الرحمن الرحیم می گوید بعد GOD و از این حرف ها. بعد اینها می گویند که اصلاً اسلام؟!!

در آن قضیه این آخوندها چه کار کردند؟! سرشان را پایین انداختند! اما اگر یک قضیه ای پیش بیاید بخواهد به تریش این آقایان برخورد یک آقای سروشی دریاید بگوید که نان هایی که می گیرید فلان است! آخوندها فلان هستند، آن آقا از آن طرف درمی آید دیگری از آن طرف درمی آید، این یکی کنفرانس می دهد، آن یکی علیه او فلان می کند! این درد از اوّل بوده است. او یک آدم مأموری است که دارد تیشه به ریشه دین می زند یعنی صحبت در این است که ما هم نفع نداریم؟! اینها در مسائل اساسی مانده اند آن وقت می گویند: او دارد ولایت فقیه را زیر سؤال می برد! جنجال راه می اندازند، این طرف می کنند، آن طرف می کنند، چه کار می کنند!

حالا باز هم خوب هست آن آقای خمینی که یارو گفت که اوشین از حضرت زهرا بالاتر است، گفت: اعدامش کنید، فلانش کنید! من به بنده خدایی آن موقع گفتم، گفت اصلاً چیزی نبوده، اشتباه شده است! گفتم: عجب! اشتباه شده؟! دقیقاً حساب شده است! آن کسی که متصدی هست در موقع پخش این مطلب به مسافرت رفته، بعد می گویند که آقا این مسافرت رفته و نبوده است، این هم که آمده پخش کرده آدمی بوده که اصلاً سر مورچه اش چه باشد که کله پاچه اش... این حرف ها حالی اش نبوده است، تمام شد و رفت، یک ماه برای او زندان بُر، دو هزار تومان این را جریمه بکن، دوتا شلاق هم به این بزن، تمام شد رفت پی کارش! این طرف مصاحبه را بُرند، آن طرفش را بُرند، یک تکه وسطش را بگذارند بعد هم آقا مسافرت برود!

الآن قانون گذاشتند که حرف های خارجی را عوض کنند! تمام اینها نقشه است که عربی [را عوض کنند]! می گویند که نه ما همه را با هم می خواهیم عوض کنیم! چون خاطرشان جمع است که لاتین برداشته نمی شود و وقتی مردم به هم می رسند آن مرسی را می گویند! اما مُتشکرَم باید برداشته شود! بر فرض هم حرف خارجی را برداشتند، آرزوی بعدی شان چیست؟! این عربی باید برداشته بشود! این مهم است حالا خارجی را بردارند به جایش فارسی می گذارند.

وقتی آن قانون را تصویب کردند یک نفر در مجلس بلند نشد بگوید که آقا این خارجی را بردارید اما عربی را بگذارید، این همه عمامه های سیاه و سفید جمع شدید یک نفر نیامد بگوید! دیگر تصویب کردند که لفظ خارجی باید برداشته شود؛ چه عربی چه غیرعربی! کجا هستند؟! زبان قرآن را بردارید! زبان نماز را بردارید!

امسال در همین مدینه با مسئول تلفن و تلگراف که آدم فهمیده ای بود یک صحبت پیش آمد، در حرف هایم یک جمله ای را نتوانستم به او بفهمانم و اسمش را نمی دانستم [لاتین گفتم] بعد او شروع کرد با من لاتین صحبت کردن، گفتم که شما چرا عربی حرف نمی زنید؟! این چه وضعی است برای ملت پیش آمده؟!!

من سه سال پیش آمدم این طوری نبود! دارند عربی را ازبین می‌برند! در همین ایران ما دارند عربی را ازبین می‌برند، این همه علمای ما زحمت کشیدند زبان مردم را عربی کنند. بله من یک ایرانی هستم اما هیچ ناسیونالیسم نیستم، به اصطلاح سنتی - آنها tradition می‌گویند - نیستم من اصلاً دنبال این چیز نیستم که تعصبی داشته باشم.

گفت که بله این مسئله، خیلی مسئله مهمی است، باید این مسئله تحقیق بشود، پیگیری بشود. آقا این اصلاً دیگر من را رها نمی‌کرد! گفت که من این حرف‌ها را دارم الآن می‌شنوم! اصلاً شما کی هستید؟! من می‌خواهم با شما دوست بشوم! قرار گذاشتیم که شب دیگر که من دوباره می‌خواستم اینجا بیایم و به تهران تلفن کنم [او را ببینم]، آمدم شیفتش عوض شده بود من تب هم داشتم و دیگر حوصله نداشتم که بایستم، تلفنم را زدم و برگشتم و به منزل آمدم.

ما داریم با دست خودمان ... آقا خیلی این اواخر نسبت به این قضیه اذیت شدند، مقام جمعیتشان اقتضا می‌کرد که نسبت به این قضیه و مسائل حساسیت نشان بدهند اما حالا ما خیلی ککمان نمی‌گزد! به درک! ولی آنها که این طور نبودند، آنها اذیت می‌شدند، ما می‌گفتیم که چشم مردم درآید! بگذار نسلشان را بکنند! اما اولیا که جامعیت دارند واقعاً ناراحت می‌شوند و حساسیت نشان می‌دهند، از آن طرف هم دارند کار خودشان را انجام می‌دهند و سرشان را به چه چیزهایی ...

اللهم صل علی محمد و آل محمد